

## نیازمندی خلفاء بوجود علی علیه السلام

لا ابقانی الله لمعضلة لم یکن لها ابو الحسن.



لا ابقانی الله لمعضلة لم یکن لها ابو الحسن.

(عمر بن خطاب)

علی علیه السلام در مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که قریب 25 سال بطول انجامید اگر چه ظاهراً خود را کنار کشیده و خانه نشین شده بود ولی در مسائل غامض علمی و قضائی و سیاسی که خلفای مزبور را عاجز و درمانده میدید برای حفظ اسلام و روشن نمودن حقایق دینی خطاها و لغزشهای آنها را تذکر داده و راهنمایی میفرمود و همگان را از رأی صائب خود بهره‌مند میساخت و چه بسا که خلفاء ثلاثه شخصاً در حل معضلات از او استمداد می‌جستند و اگر علی علیه السلام دخالت نمیکرد جنبه علمی اسلام بعلت نادانی و آشنا نبودن خلفاء بحقیقت امر صورت واقعی خود را از دست میداد، برای نمونه بچند مورد ذیلا اشاره میگردد.

1- در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب خورده بود ابوبکر دستور داد او را حد بزنند، مرد شرابخوار گفت من از حرمت خمر بی خبر بودم و الا مرتکب نمیشدم، ابوبکر مردد و متحیر ماند و موضوع را با علی علیه السلام در میان نهاد حضرت فرمود هنگامیکه مهاجر و انصار جمع هستند يك نفر با صدای بلند از آنها سؤال کند که آیا کسی از شما حرمت خمر را باین شخص گفته یا نه؟ اگر دو نفر شهادت دادند حد بزنند و الا او را بحال خود وا گذارند، ابوبکر بهمین نحو عمل نمود و کسی شهادت نداد معلوم شد که آنمرد در دعوی خود راستگو بوده است لذا از جرم وی چشم پوشی شد و او را گفتند توبه کن که دیگر چنین کاری نکنی.

2- یکی از علمای یهود بنزد ابوبکر آمده و گفت آیا تو جانشین پیغمبر این امت هستی؟ گفت آری!

یهودی گفت ما در توراۀ دیده‌ایم که جانشینان پیغمبران در میان امت آنان دانشمندترین امت باشند پس مرا آگاه گردان که خدای تعالی کجا است آیا در آسمان است یا در زمین؟

ابوبکر گفت او در آسمان و بر عرش است، یهودی گفت در اینصورت زمین از وجود خدا خالی است و بنا بقول تو در جایی هست و در جایی نیست!

ابوبکر گفت این سخن زندیقان است از نزد من دور شو وگرنه ترا میکشم! یهودی در حال تعجب از سخن او از نزد وی دور شد در حالیکه اسلام را مسخره میکرد، علی علیه السلام از مقابل روی او ظاهر شد و فرمود ای یهودی آنچه تو پرسیدی و آنچه در پاسخ شنیدی من دانستم ما می‌گوئیم خداوند عز و جل جا و مکان را آفرید و برای او جا و مکانی نیست و بالاتر از اینست که مکانی او را در بر گیرد بلکه او در هر مکانی هست اما نه بدینصورت که تماس و نزدیکی با مکان داشته باشد علم او هر آنچه را که در مکان است فرا گرفته است و چیزی وجود ندارد که از حیطة تدبیر او بیرون باشد و برای تأیید صحت آنچه گفتم از کتاب خود شما خبر میدهم و اگر دانستی که درست است آیا ایمان میآوری؟ یهودی گفت آری.

فرمود آیا در بعضی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی موسی بن عمران نشسته بود ناگاه فرشته‌ای از جانب مشرق نزد او آمد و موسی از او پرسید از کجا آمدی؟ گفت از جانب خدای عز و جل، و فرشته‌ای از سوی مغرب پیش او آمد موسی بدو گفت از کجا آمدی؟ گفت از نزد خداوند عز و جل، آنگاه فرشته دیگری نزد او آمد و گفت از آسمان هفتم از نزد خداوند عز و جل آمده‌ام، و سپس فرشته دیگر نزد او آمد و گفت از زمین هفتم از جانب خدای عز و جل آمده‌ام، موسی علیه السلام گفت منزله است آن خدائی که جایی از او خالی نیست و بهیچ جا نزدیکتر از جای دیگر نیست. یهودی گفت گواهی دهم که این سخن حق است و باز گواهی دهم که تو سزاوارتری بجانشینی پیغمبرت از کسی که بزور آنرا تصاحب نموده است (1).

3- پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جماعتی از یهودیان بمدینه آمده گفتند در مورد اصحاب کهف قرآن میگوید: و لیثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین و ازدادوا تسعا (2) اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار خوابیدند) در صورتیکه (در تورات) باقی ماندن آنها در غار سیصد سال قید شده است و این دو با هم مخالفت دارند.

در برابر این اشکال و ایراد یهودیان نه تنها خلیفه بلکه همه صحابه از پاسخگوئی عاجز ماندند بالاخره دست توسل بدامن حلال مشکلات علی علیه السلام زدند حضرت فرمود خلاف و تضادی در بین نیست زیرا از نظر تاریخ آنچه نزد یهود معتبر است سال شمسی است و در نزد عرب سال قمری است و تورات بلسان یهود نازل شده و قرآن بلسان عرب و سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری است (زیرا سال شمسی 365 روز و سال قمری 354 روز است و هر سال 11 روز و شش ساعت با هم اختلاف دارند در نتیجه 33 سال شمسی تقریباً 34 سال قمری میشود و سیصد سال شمسی هم سیصد و نه سال قمری میباشد) (3).

4- ابن شهر آشوب روایت کرده که از ابوبکر پرسیدند مردی صبحگاه زنی را تزویج نمود و آن زن شبانگاه وضع حمل کرد و آنمرد هم اجلیش رسید و مرد مادر و فرزند دارائی او را بعنوان ارثیه تصاحب کردند در چه صورتی این موضوع امکان پذیر است؟

ابوبکر از پاسخ عاجز ماند، و علی علیه السلام فرمود آنمرد کنیزی داشته که قبلاً او را باردار کرده بود چون موقع وضع حملش

نزدیک شد او را آزاد کرد آنگاه در موقع صبح تزویجش نمود و شبانگاه زن وضع حمل کرد و چون شوهرش مرد میراث او را مادر و فرزند تصاحب کردند . (ابوبکر در اثر اینگونه درماندگیها در برابر پرسشهای مردم بود که میگفت اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم) .

5- مرد صد دینار در کیسه‌ای گذاشته و آنرا در نزد زنی بامانت سپردند و باو گفتند هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمدیم امانت ما را رد کن و اگر یکی از ما بدون دیگری بیاید آنرا پس مده، چون مدتی از این ماجرا گذشت یکی از آندو مرد نزد زن آمد و گفت رفیق من وفات کرده است صد دینار ما را بده، زن از دادن امانت خودداری کرد آنمرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را بآنان بازگو کرد و در اثر فشار و توصیه آنان، آنزن امانت را رد نمود، پس از یکسال رفیق آنمرد آمد و گفت صد دیناری که در نزد تو بامانت گذاشته‌ایم باز ده! زن گفت مدتی پیش رفیق تو آمد و اظهار نمود که تو وفات کرده‌ای و من هم امانت را باو پس دادم، آنمرد اصرار نمود و کار بمرافعه کشید و هر دو نزد عمر آمدند و جریان امر را باو باز گفتند عمر بآن زن گفت تو ضامن امانتی و باید پول را باین مرد بپردازی! زن گفت ترا بخدا تو میان ما قضاوت مکن ما را پیش علی بن ابیطالب بفرست تا او میان ما حکم کند عمر قبول کرد و چون آنها نزد علی علیه السلام آمدند آنحضرت دانست که آندو مرد با هم تباہی کرده و حيله نموده‌اند لذا بآن مرد فرمود در موقع سپردن امانت مگر شرط نکردید که برای گرفتن آن باید هر دو با هم بیایید و اگر یکی از ما بیاید پول را پس مده؟ عرض کرد چرا، علی علیه السلام فرمود پول تو نزد ما حاضر است برو رفیق خود را هم بیاور و آنرا باز گیرید! (آنمرد حيله‌گر سرافکننده بازگشت) (4) .

6- زن دیوانه‌ای را بجرم فجور نزد عمر آوردند دستور داد سنگسارش کنند! حضرت امیر علیه السلام نیز حضور داشت بعمر فرمود مگر نشنیده‌ای که رسول خدا چه فرموده است؟ عمر گفت چه فرموده است؟ حضرت گفت رسول خدا فرموده است که از سه کس قلم برداشته شده است: از دیوانه تا عقل خود را باز یابد، از طفل تا بالغ شود، از شخص خوابیده تا بیدار گردد، آنگاه عمر زن را رها نمود (5) . زن بار داری را هم باتهام فجور نزد عمر آوردند، عمر از او پرسید آیا مرتکب فجور شده‌ای؟ زن اعتراف نمود و عمر دستور داد سنگسارش کنند، موقعیکه او را برای اجرای حکم می‌بردند علی علیه السلام با او برخورد نمود و پرسید این زن را چه میشود؟ عرض کردند عمر دستور رجم داده است، علی علیه السلام او را نزد عمر برگردانید و فرمود آیا دستور دادی که او را رجم کنند؟ عمر گفت بلی خودش نزد من بفجور اعتراف نمود! فرمود این حکم تو درباره این زن است به طفلی که در شکم اوست چه حکمی داری؟ سپس فرمود شاید تو بر او بانگ زده‌ای و یا ترسانیده‌ای (از ترس و وحشت اعتراف بفجور کرده است) عمر گفت همینطور است! علی علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود بر کسی که پس از بلا و زحمت اعتراف کند حد نیست زیرا هر کس را در بند کنند یا زندانی نمایند یا بترسانند او را اقراری نباشد (بزور و ترس اقرار گرفتن ارزش قضائی ندارد) آنگاه عمر زن را رها نمود و گفت:

عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابیطالب لولا علی لهلك عمر. زنان عاجزند که فرزندی مانند علی بن ابیطالب بزایند اگر علی نبود عمر هلاک میگشت (6) .

8- زنی را نزد عمر آوردند که ششماهه زائیده بود عمر (بخیال اینکه مدت حمل همیشه باید 9 ماه باشد و این زن چون سه ماه زودتر وضع حمل کرده است نتیجه گرفت که قبلا مرتکب فجور شده است لذا) دستور داد که او را رجم کنند علی علیه السلام این داوری عمر را شنید و فرمود باین زن حدی نیست، عمر کسی بخدمت آنحضرت فرستاد و پرسید که چرا او را حدی نیست؟ علی (ع) فرمود خدای تعالی فرموده است:

و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتیم الرضاعة (7) و مادران شیر دهند فرزندانشان را دو سال کامل برای کسی که بخواهد تمام کند شیر دادن را (سوره بقره) و همچنین فرموده است: و حمله و فصاله ثلاثون شهرا (8) دوران حمل و مدت شیرخوارگی تا از شیر باز گرفتنش سی ماه است) در اینصورت ششماه حمل اوست و 24 ماه رضاع او عمر زن را رها نمود و گفت: لو لا علی لهلك عمر (9) .

9- زن و مردی را پیش عمر آوردند، مرد بزنی میگفت تو زانیه هستی زن نیز در پاسخ وی میگفت: انت ازنی منی یعنی تو از من زناکاری، عمر دستور داد هر دو را حد بزنید حضرت امیر علیه السلام حاضر بود فرمود تعجیل در قضاوت خوب نیست و این حکم نیز درست نمی‌باشد، عرض کردند پس چه باید کرد؟

فرمود مرد را آزاد کنید و زن را دو حد بزنید زیرا زنا کردن مرد ثابت نشده است ولی زن بزنا دادن خود اقرار میکند و بمرد میگوید تو زناکاری، در اینصورت زن باقرار خود مرتکب فجور شده که باید حد زده شود و جرم دیگرش اینست که بمرد نسبت زنا میدهد و او را متهم میکند در صورتیکه دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد (10) .

10- مردی کسی را کشته بود خانواده مقتول شکایت پیش عمر بردند عمر دستور داد قاتل را در اختیار پدر مقتول گذارند تا بحکم قصاص او را بقتل رساند، پدر مقتول دو ضربت سخت بر آنمرد زد و یقین بمرگ او نمود ولی چون رمقی از حیات داشت کسان وی از او پرستاری کرده و مداوا نمودند تا پس از شش ماه بهبودی کامل یافت.

پدر مقتول روری او را در بازار دید تعجب کرد و چون نیک شناخت گریبانش را گرفت و مجددا پیش عمر آورد و ماجرا بگفت عمر برای بار دوم دستور داد که سر از تن او برگیرند!

قاتل از علی علیه السلام استغاثه نمود، آنحضرت فرمود ای عمر این چه حکمی است که بر این مرد میکنی؟ عمر گفت یا ابالحسن این شخص، قاتل پسر او است و بحکم النفس بالنفس باید کشته شود، حضرت فرمود آیا میشود کسی را دو بار کشت؟ عمر متحیر ماند و سکوت نمود، آنگاه علی علیه السلام به پدر مقتول گفت مگر قاتل پسر تو را با دو ضربت نکشتی؟ عرض کرد کشته‌ام ولی او زنده شد و اگر مجددا او را نکشم خون پسرم هدر شود!

علی علیه السلام فرمود در اینصورت باید آماده شوی اول بقصاص دو ضربتی که باو زدی او هم دو ضربت بتو بزند آنگاه اگر تو زنده ماندی او را بکش!

پدر مقتول گفت یا ابا الحسن این قصاص از مرگ سخت تر است و من از این موضوع در گذشتم آنگاه با هم مصالحه نموده و آشتی کردند عمر دست برداشت و گفت:

الحمد لله انتم اهل بیت الرحمة یا ابا الحسن، ثم قال لو لا علی لهلك عمر (11)

11- در زمان خلافت عمر دو زن بر سر طفلی منازعه نموده و هر يك ادعا میکرد که کودک از آن اوست و هیچیک برای اثبات دعوی خود شاهد و گواهی نداشت و کس دیگری هم جز آندو زن ادعای فرزندی آن کودک را نمیکرد لذا این مطلب برای عمر مبهم بود و میدانست چه بکند ناچار بعلی علیه السلام پناه برد و از او راه حلی خواست! علی علیه السلام آندو زن را نصیحت نمود و از عذاب الهی بترسانید ولی آندو بر سر حرف خود ایستاده و دست بردار نبودند چون آنحضرت پافشاری آنها را دید فرمود اره‌ای برای من بیاورید، زنها گفتند اره را برای چه میخواهی؟

فرمود میخواهم طفل را دو نیم کنم و بهر يك از شما نیمی از او را بدهم! یکی از آن دو زن سکوت نمود ولی دیگری گفت ترا بخدا یا ابا الحسن اگر غیر از این راه چاره‌ای نیست من از سهم خود گذشتم و بآن زن بخشیدم (که بچه را باو بدهی و اره نکنی) حضرت فرمود الله اکبر این کودک پسر تست نه پسر آن زن، اگر پسر او بود او هم مانند تو بحال این طفل دلسوزی میکرد و میترسید، زن دیگر هم اعتراف نمود که حق با آندیکری است و کودک هم از آن اوست!

غم و اندوه عمر برطرف شد و درباره امیر المؤمنین علیه السلام که با این داوری (ابتکاری و شگفت انگیز) گشایشی در امر داوری بکار او داده بود دعا نمود (12).

12- در مناقب از اصبع بن نباته روایت شده که پنج نفر را بجرم زنا نزد عمر آوردند و او دستور داد که آنها را سنگسار کنند. علی علیه السلام فرمود حکم و داوری بر جان مردم باین سادگی نیست و باید بوضع و حال آنها رسیدگی نمود. چون بتحقیق پرداختند یکی از آنها مسیحی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود علی علیه السلام فرمود چون این مرد ذمی بوده و در پناه حکومت اسلام زندگی میکرد ذمه را در هم شکسته بنا بر این او را گردن بزیند. مرد دومی متأهل بود و زنش نیز در کنار وی زندگی میکرد حضرت فرمود این مرد محصن (13) است و بحکم قرآن سنگسارش کنید.

مرد دیگر مجرد و بی زن بود علی علیه السلام فرمود یکصد تازیانه باو بزیند. نفر چهارم غلام و برده بود و مجازات چنین اشخاصی باندازه نصف مجازات آزادگان است لذا فرمود او را نیز پنجاه تازیانه بزیند. نفر پنجم دیوانه بود فرمود آزادش کنند. عمر گفت: لولا علی لافتضحنا. اگر علی نبود ما رسوا میشدیم.

13- مردی که اهل یمن بود زن خود را در یمن گذاشته و خود برای انجام کاری بمدینه آمده بود، در آن شهر با زنی مرتکب فجور شد و او را بجرم این عمل نزد عمر بردند، عمر فرمان داد سنگسارش کنند، علی علیه السلام فرمود اگر چه او محصن است اما بر او رجم نیست و باید حد بزیند زیرا زن او همراهش نیست و در یمن مانده است و سزای او مانند کیفر زناکار عزب است، عمر گفت: لا ابغانی الله لمعضلة لم یکن لها ابو الحسن. (خدا مرا بمشکلی نیاندازد که علی برای حل آن در آنجا نباشد). ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد روزی نزد عمر بن خطاب سخن از زیورهای خانه کعبه و زیادی آنها بود گروهی گفتند اگر آنها را بیرون بیاوری و بلشگریان دهی اجرش زیادتیر است و خانه کعبه چه نیاز بزبور دارد. عمر بدین فکر افتاد و از علی علیه السلام پرسید که نظر شما در این مورد چیست؟

حضرت فرمود قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و تمام اموال را چهار قسمت نمود یکی اموال مسلمین است که میان ورثه تقسیم میشود و یکی فیء است که بمسئحین آن تقسیم نمودند و یکی خمس است و خدای تعالی قرار داد آنرا در جائیکه قرار داد و یکی هم صدقات است که خداوند آنرا هم در محلهای مصرفی آن قرار داد و زیورهای کعبه را بحال خود گذاشت و از روی فراموشی ترك آن نفرمود و هیچ جائی بر او پوشیده نبود تو هم مانند خدا و رسولش دست بدانها دراز مکن و همانجائی که گذاشته‌اند باقی بگذار، عمر بدستور آنحضرت ترك زیورهای کعبه را نمود و گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم (14).

15- در جنگ ایران و عرب که عمر برای غلبه بر دشمن بمشورت می‌پرداخت هر يك از مسلمین چیزی میگفتند از جمله گروهی را عقیده بر این بود که لشگریان شام را جمع کرده به نهاوند بفرستد و عده‌ای معتقد بودند که خود عمر فرماندهی جبهه را بعهده بگیرد ولی عمر توجهی بآراء آنها ننموده و رو بعلی علیه السلام کرد و گفت یا ابا الحسن چرا ما را راهنمایی نمیکنی؟ علی علیه السلام فرمود جمع آوری لشگریان شام و یا عزیمت خود تو به جبهه مقرون بصلاح نیست زیرا در صورت اول آن منطقه که هم مرز کشور روم است از لشگر اسلام خالی میماند و در صورت دوم اگر تو شکست خوری دیگر برای مسلمین پناهگاهی وجود نخواهد داشت لذا از رفتن خود بجبهه صرف نظر کن و یکی از فرماندهان کار آزموده و مجرب را برای این کار برگزین و از مردم بصره هم جمعی را برای کمک برادرانشان بفرست زیرا موقعیت بصره مانند شام نیست و میتوان از آنجا نیروی لازم را بسیج نمود، عمر بدستور آنحضرت رفتار نمود و فاتح شد و در جنگ روم و عرب نیز او را راهنمایی فرمود (15).

16- ابن صباغ مالکی در فصول المهمه مینویسد مردی را نزد عمر آوردند زیرا او در پاسخ گروهی که از وی پرسیده بودند چگونه صبح کردی گفته بود: صبح کردم در حالیکه فتنه را دوست دارم و حق را ناخوشایند دارم و یهود و نصاری را تصدیق میکنم و بدانچه ندیده‌ام ایمان آورده‌ام و بدانچه خلق نشده اقرار میکنم!

عمر کسی را خدمت علی علیه السلام فرستاد و چون آنحضرت آمد عمر گفتار آنمرد را بدانحضرت بازگو کرد. علی علیه السلام فرمود راست گفته که فتنه را دوست دارد خدای تعالی فرماید: انما اموالکم و اولادکم فتنه (16). و منظور از حق که ناخوشایند اوست مرگ است که خدای تعالی فرماید: و جاءت سکره الموت بالحق (17). و اینکه سخن یهود و نصاری را تصدیق میکند در اینمورد است که خداوند فرماید: و قالت اليهود لیست النصارى علی شئ و قالت النصارى لیست اليهود علی شئ (18).

و اما بدانچه ندیده ایمان آورده مقصودش خداوند عز و جل است که باو ایمان آورده است و بدانچه خلق نشده اقرار میکند اقرار بقیامت است.

عمر گفت: اعوذ بالله من معضلة لا علی لها. (پناه می‌برم بخدا از مشکلی که علی برای حل آن حضور نداشته باشد) (19) طبق روایات مورخین و علمای اهل سنت عمر در موارد زیادی گفته اگر علی نبود عمر هلاک میگردید چنانکه شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودة می‌نویسد:

كانت الصحابة رضی الله عنهم يرجعون الیه فی احکام الكتاب و يأخذون عنه الفتاوی كما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر.

یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در احکام کتاب خدا (قرآن) باو رجوع میکردند و از آنحضرت اخذ فتوا مینمودند چنانکه عمر در جاهای عدیده گفته است اگر علی نبود عمر هلاک شده بود (20).

عثمان نیز در زمان خلافتش در مواردی که برای حل مشکلات علمی و قضائی احتیاج پیدا میکرد دست بدامن آنحضرت زده و از وی استمداد میکرد و بطور کلی علی علیه السلام در تمام مشکلات علمی و سیاسی و معضلات فقهی و قضائی راهنمای خلفای ثلاثه بود و برای مصلحت اسلام و مسلمین آنها را هدایت میکرد و بمنظور حفظ تشکیلات ظاهری اسلام با کمال صبر و بردباری سکوت کرده و نمیخواست میان امت تفرقه و پراکندگی حاصل شود و از اعمال خلاف آنها مخصوصا از روش عثمان جلوگیری کرده و آنها را عواقب وخیم آن بر حذر میداشت.

بارها عثمان را نصیحت و دلالت نمود ولی او توجهی بنصایح علی علیه السلام ننمود و عاقبت بدست مسلمین گرفتار شد و بقتل رسید.

پی‌نوشتها:

- (1) ارشاد مفید جلد 1 باب دوم فصل 58.
- (2) سوره كهف آیه 25.
- (3) منتخب التواریخ ص 697 نقل از بحار الانوار.
- (4) ذخائر العقبی محب الدین طبری ص 79-80.
- (5) كشف الغمه ص 33.
- (6) كشف الغمه ص 33.
- (7) سوره بقره آیه 233.
- (8) سوره احقاف آیه 15.
- (9) كفاية الخصام ص 680 باب 356.
- (10) مناقب ابن شهر آشوب.
- (11) ناسخ التواریخ احوالات امیر المؤمنین.
- (12) ارشاد مفید جلد 1 باب دوم فصل 59.
- (13) مرد یا زنی که دارای همسر باشد در اصطلاح فقه (محصن محصنه) نامیده میشود.
- (14) كفاية الخصام ص 684.
- (15) ارشاد مفید شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
- (16) سوره انفال آیه 28.
- (17) سوره ق آیه 19.
- (18) سوره بقره آیه 113.
- (19) فصول المهمه ص 18.
- (20) ینابیع المودة باب 14 ص 70.